

جایگاه وجودشناختی و معرفت‌شناختی حس مشترک در نفس‌شناسی فارابی

مریم عاطفی**

مریم شکیبامنش*

چکیده

حس مشترک در بین سایر قوای ادراکی از ارزش و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. فارابی با معرفی حس مشترک به عنوان یکی از قوای باطنی نفس و محل تجمع دریافت‌های سایر حواس با بیان ادله‌ای وجود این قوه‌ی را برای نفس تثبیت می‌کند. نکته‌ی قابل توجه در این زمینه‌ی تأکید فراوان وی بر نقش و نحوه‌ی عملکرد حس مشترک در تحصیل علم و معرفت است؛ به گونه‌ای که بدون این قوه، هیچ نوع ادراک حسی صورت نمی‌گیرد، در حالی که نمی‌توان نقش سایر حواس را در امر ادراک انکار کرد؛ حتی در کارکرد حس مشترک، می‌توان کسب ادراکات عقلی را هم بر عملکرد آن مبتنی ساخت؛ حتی به نظر می‌رسد در نظر این فیلسوف، حس مشترک با وساطت در برقراری ارتباط میان عالم ذهن و عین، نقش مهم‌ترین نیروی حسی را در فرآیند کسب معرفت بر عهده دارد. در این صورت، حتی رسیدن به درجه‌ی متعالی عقل مستفاد و ارتباط با عقل فعال و عالم غیب هم به نحوی موقوف بر عملکرد حس مشترک است.

واژه‌های کلیدی: ۱- فارابی، ۲- حس مشترک، ۳- وجودشناختی، ۴- معرفت‌شناختی، ۵- نفس‌شناسی.

۱. مقدمه

ابونصر فارابی (۲۵۷ - ۳۳۹) مشهور به معلم ثانی^۱ از متفکران بزرگ جهان اسلام و بنیان‌گذار یک نظام فکری استوار در مشرق زمین به حساب می‌آید. وی در حوزه‌های مختلف علمی فعالیت داشته و با آگاهی‌های فراوان در اکثر مباحث فلسفی صاحب نظر بوده

maryam.shakiba74@yahoo.com

mm-atefi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۳۰

*کارشناس ارشد فلسفه اسلامی دانشگاه تربیت مدرس

**عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سراب

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۷

است؛ به گونه‌ای که داوری اردکانی در مورد وی می‌نویسد: هیچ مسأله‌ای در فلسفه‌ی اسلامی نیست که او لاقلاً به طرح آن نپرداخته باشد (۳، ص: ۲۴۵). به‌رغم اینکه نزدیک سه چهارم از آثار فارابی به زمان ما نرسیده و آنچه هم از او باقی مانده، بسیار مختصر است، آثار او تأثیر چشمگیری در شکل‌گیری فلسفه‌ی اسلامی و نظریات فلاسفه‌ی بزرگ بعد از وی داشته است.^۲

یکی از مباحث مهم فلسفی که فارابی در آن به نحوی چشمگیر می‌درخشد و نظریات نو و خاصی را ارائه می‌کند و فلاسفه‌ی بزرگ را پس از او تحت تأثیر قرار می‌دهد، دیدگاه وی در زمینه‌ی نفس‌شناسی^۳ و به تبع معرفت‌شناسی و ادوات معرفت (قوای ادراکی) است؛ از آن جهت که در مباحث علم و ادراک، عالی‌ترین ویژگی انسان که افعال و زندگی او را هم تحت الشعاع قرار می‌دهد، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

در نظریات او درباره‌ی نفس، باید به این نکته‌ی اساسی توجه داشت که روش او در بسیاری از مباحث علم النفس از مذهب او جدا نبوده و دارای ویژگی‌های خاصی است که حکایت از ابتکار خاص او دارد. به عبارت دیگر، برخی از نظریات او در علم‌النفس همچون نظریه‌ی عقل فعال و مدینه‌ی فاضله وی تحت تأثیر تعالیم دینی او شکل گرفته است.

فارابی در زمینه‌ی قوای نفس و نحوه‌ی ارتباط این قوا هم تصویری نو ارائه می‌کند که او را از اندیشمندان پیش از وی ممتاز می‌سازد. حس مشترک هم به عنوان یکی از قوای نفس و به دلیل نوع نقش و کارکرد معرفتی که فارابی برای این حس قائل است، از جایگاه و اهمیت خاصی در نفس‌شناسی وی برخوردار است.

این پژوهش ضمن بررسی دیدگاه فارابی به قوه‌ی حس مشترک و جایگاه و اهمیت آن در میان سایر قوای ادراکی، نقش و کارکردی را که این قوه در برقراری ارتباط با عالم خارج و به تبع در فرآیند ادراک و کسب معارف حسی دارد، تبیین می‌کند. به علاوه، تأثیری را که این قوه بر کسب کمالات عقلی و رسیدن به مراتب متعالی عقلی و معرفتی و در نتیجه بر نفس و زندگی انسان دارد، مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد.

۲. تعریف حس مشترک از دیدگاه فارابی

آنچه در زبان یونانی و در بیان ارسطو با عنوان بنطاسیا آمده، فارابی از آن به حس مشترک و اولین حس از حواس باطنی تعبیر می‌کند. البته این تعریف با آنچه ارسطو از حس مشترک ارائه می‌کند، متفاوت است؛ زیرا فارابی حس مشترک را قوه‌ای جدا از سایر حواس می‌داند و با این دیدگاه ارسطو مخالف است که حس مشترک را طبیعت واحد میان

حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری با کارکردهای متفاوت می‌داند که به جهت اهداف خاص خود را به صورت پنج حس درمی‌آورد.^۴

فارابی در آثار خود چنین تفسیری از حس مشترک ندارد: او حس مشترک را حس و قوه‌ای جداگانه و ممتاز از حواس ظاهری به شمار آورده که دارای ابزار و مرکز خاص خود می‌باشد. همچنین این حس را از حواس باطنی و محل اجتماع همه‌ی صورت‌هایی دانسته که توسط سایر حواس درک می‌شوند. فارابی در کتاب *آراء اهل المدینه الفاضله* نیز از این قوه با عنوان رئیس حواس نام برده و در این مورد می‌گوید: هر یک از این قوای پنج‌گانه محسوس و ویژه‌ی خود را ادراک می‌کند و قوه‌ی رئیسه‌ی آن‌ها آن بود که محل اجتماع تمام مدرکاتی است که آن حواس ادراک می‌کنند^۵ (۶، ص: ۷۱).

تعریف و بیانی که فارابی از این قوه دارد، توسط فیلسوف بزرگ پس از وی، یعنی ابن‌سینا هم تأیید شده و او هم حس مشترک را از قوای باطنی نفس به شمار آورده که محل اجتماع تمامی صوری است که حواس ظاهر آن‌ها را از عالم خارج دریافت می‌کنند (۱، ج: ۲، نمط: ۳، ص: ۳۳۲).

ملاصدرا هم در معرفی حس مشترک و بیان ویژگی‌های آن تعبیری را به کار برده که به بیان فارابی در این زمینه بسیار نزدیک است. وی نیز حس مشترک را قوه‌ای نفسانی دانسته که تمامی صوری که توسط حواس ظاهری ادراک شده‌اند، به آن تأدیه می‌شوند و حواس ظاهر برای این قوه همانند جاسوسانی هستند که اخبار نواحی مختلف مملکت را به وزیر پادشاه آن مُلک می‌رسانند (۵، ج: ۸، ص: ۲۰۵).

به اعتقاد فارابی تمام دستاوردهای حواس در قوه‌ای به نام حس مشترک که از قوای باطنی نفس است، جمع‌آوری می‌شود؛ اما اینکه این تجمع دریافت‌های حواس چه کاربردی دارد و حس مشترک چه نقشی در امر ادراک ایفا می‌کند، در مباحثی پیرامون نقش ادراکی حس مشترک، با تفصیل بیشتری بیان خواهد شد.

۳. اثبات وجود حس مشترک از دیدگاه فارابی

در راستای تبیین دیدگاه فارابی در مورد ماهیت حس مشترک و نحوه‌ی عملکرد آن و نقش و جایگاهی که این قوه در کسب معرفت بر عهده دارد، ابتدا دلایلی را که وی برای اثبات وجود این قوه بیان کرده، از نظر می‌گذرانیم:

فارابی در فصل پنجاه و دوم از کتاب *فصوص‌الحکم* خود وجود حس مشترک را از طریق مدور پنداشتن امری که با سرعت در مسیری دایره‌ای می‌چرخد یا خطی دیدن چیزی که با شتاب در مسیری مستقیم حرکت می‌کند، اثبات نموده است و نزد آن (حس)

مشترک) صور آلتی که به شتاب حرکت می‌کند، مرتسم می‌شود. پس آن صور در آن قوه محفوظ می‌ماند؛ اگرچه آن آلت از حس غایب گردد؛ حتی آن صور خط مستقیم یا مستدیر احساس می‌شود، با اینکه (در خارج) چنین نیست^۶ (۱۰، فصل: ۵۲، ص: ۸۳).

در حقیقت در همه‌ی این نوع از ادراکات، شیء متحرک به صورت پی‌درپی و مداوم در معرض دیدگان انسان قرار می‌گیرد و صورت آن در هر لحظه در حس مشترک، مرتسم و تجمع می‌یابد؛ سپس توالی این صور مرتسمه از شیء متحرک و پیوستگی آن صور با هم به شکل خط مستقیم یا به شکل دایره دیده می‌شود؛ یعنی تجمع و پیایی بودن این صور مرتسمه در حس مشترک باعث می‌شود که این حس آن‌ها را به این شکل ادراک کند.

برخی از فلاسفه پس از فارابی همچون ابن‌سینا با به‌کارگیری شواهدی تجربی به اثبات حس مشترک و توضیح بیان فارابی در این زمینه پرداخته‌اند. ابن‌سینا در این زمینه چنین شرح می‌دهد که ما همیشه هنگام بارش باران آن را به صورت یک خط ممتد و مستقیم مشاهده می‌کنیم، در حالی که بدون شک، باران در خارج به صورت قطره قطره می‌بارد یا زمانی که یک آتش‌گردان را با سرعت می‌چرخانیم، خطی دایره‌وار به شکل حلقه‌ی آتش مشاهده می‌شود، در حالی که می‌دانیم در واقع و عالم خارج، حلقه‌ی آتشی وجود ندارد و این آتش‌گردان است که نقاطی را پی‌درپی طی می‌کند و در همه‌ی این موارد مشهود، حلقه‌ی آتش و خطوط ممتد باران در حس مشترک ارتسام یافته است (۱، ج: ۲، نمط: ۳، ص: ۳۳۲).

همچنین فارابی در استدلال دیگری تحقق و وجود حس مشترک را از طریق صوری ذهنی که هیچ مابه‌ازای خارجی ندارند، اثبات می‌کند. وی در این استدلال تمثیل صورت‌ها یا شنیدن صداهای دروغین را در شخصی که دچار ترس شدید می‌شود و نیز ادراک تصاویری که اصلاً وجود خارجی ندارند، اما در حالت خواب یا برخی از بیماری‌ها (که در آن، انسان دچار آشفتگی ذهنی یا زوال عقلی می‌شود) بر انسان جلوه‌گر می‌شوند، از نشانه‌های وجود این قوه دانسته و از این طریق دلیل دیگری بر اثبات وجود حس مشترک ارائه می‌کند؛ و این قوه نیز جای قرارگرفتن صور باطنی هنگام خواب است؛ چه مدرک به حقیقت آن چیزی است که در این قوه متصور است. حال چه از خارج بر آن وارد شود یا از داخل (از طریق قوای باطنی) به سوی آن صادر شود. پس صورت آنچه در آن حصول پیدا کرد، مشاهده می‌گردد^۷ (۱۰، فصل: ۵۲، ص: ۸۳).

فارابی نتیجه می‌گیرد که این امور از طریق مدرک دیگری غیر از حواس ظاهری به ادراک انسان درمی‌آیند؛ زیرا ادراک این صورت‌ها غالباً هنگامی است که حواس ظاهری فعالیت ندارند. پس مدرک آن‌ها باید یکی از قوای باطنی باشد.

در تمام این حالات (ترس شدید، خواب یا برخی از بیماری‌ها)، آن صور مشهود در حس مشترک اظهار شده و همانند اشیای موجود در خارج مشاهده می‌گردند، در حالی که در عالم خارج، هیچ تحقق و مابه‌ازایی ندارند. در حالات مذکور، چنین شخصی‌اشکالی را می‌بیند یا صداهایی را می‌شنود که وجود خارجی ندارند؛ زیرا اگر در خارج موجود بودند، افراد دیگری نیز که از حواس ظاهری سالمی برخوردارند، باید آن صور و صداها را مشاهده و ادراک می‌کردند، در حالی که چنین نیست. مسلماً چنین شخصی (بیمار یا خواب یا کسی که ترسیده) این تصاویر را با چشم نمی‌بیند؛ زیرا انسان تنها اشیایی را می‌تواند با چشم مشاهده کند که وجود خارجی داشته باشد و در مقابل دیدگان او قرار گیرد. ناگزیر در این موارد، شخص آن تصاویر را در باطن خود و در قوه‌ی حس مشترک مشاهده می‌کند. ملاصدرا هم با بیانی مشابه این دلیل فارابی را بر اثبات وجود حس مشترک تأیید کرده و آن را قوی‌ترین استدلال بر اثبات وجود آن دانسته است؛ زیرا وی معتقد است اضافه بر اینکه ادراک این صور در تمامی این حالات از عهده‌ی حواس ظاهری خارج است (چون ادراک چنین صوری غالباً هنگامی صورت می‌گیرد که حواس ظاهری فعالیت ندارند)، عقل نیز در این موارد نمی‌تواند مدرک باشد؛ زیرا محال است که قوه‌ی عاقله اجسام و ابعاد و اشکال دارای مقدار را ادراک کند. اضافه بر این، قوه‌ی خیال هم نمی‌تواند مدرک آن‌ها باشد؛ زیرا خیال فقط حافظ صور ادراکی است. پس باید مدرک آن‌ها قوه‌ی باطنی دیگری باشد که همان حس مشترک است (۵، ج: ۸، صص: ۲۰۹ - ۲۱۱).

۴. جایگاه حس مشترک در میان قوای مدرک نفس از دیدگاه فارابی

پیش از بررسی نقش حس مشترک در شناخت و معرفت، باید بدانیم که فارابی در بیان اهمیت و جایگاه حس مشترک و نقشی که این قوه در فرآیند ادراک و کسب معرفت بر عهده دارد، تصویری متفاوت از فلاسفه‌ی قبل از خود ارائه می‌کند. او معتقد است که حس مشترک در واقع حد مشترک بین حواس ظاهری و باطنی است؛ یعنی در مرز میان ظاهر و باطن قرار دارد و این بدان معناست که همه‌ی حواس به آن منتهی می‌شوند و در واقع احساس کردن ناشی از این قوه است^۸ (۱۰، فصل: ۵۲، ص: ۸۳).

این قوه محل تجمع تمام صور و مدرکاتی است که از طریق حواس دیگر ادراک می‌شوند، در حالی که هیچ‌یک از قوای دیگر چنین خاصیتی ندارند. در حقیقت حس مشترک قابل صور محسوسه‌ای است که به آن متأدی می‌شوند. به عبارت دیگر، دستاوردهای حواس در این قوه جمع‌آوری شده و صور آن‌ها هم در همین قوه ارتسام پیدا کرده و نقش می‌بندد و بدین ترتیب، ادراک در همین حس محقق می‌شود.

اضافه بر این، فارابی در زمینه‌ی قوای نفس^۹ و نحوه‌ی ارتباط این قوا با هم نوعی رابطه‌ی سلسله‌مراتبی به نحو خادم و مخدومیت در بین قوا حاکم می‌داند و بر این مبنا بدن را شبیه به شهری ترسیم می‌کند که در هر بخش آن حکمرانی وجود دارد که خادمانی دارد. به اعتقاد وی، در این نحوه از ارتباط، هرکدام از قوای نفس خدمت‌گذار مرتبه‌ی فراتر از خود است. در مجموع، همه‌ی قوایی که در موجود زنده هست، به نحوی خادم او بوده و در بقای نوع او برای مدت معینی به خدمت مشغول هستند. برخی از این قوا خادم قوای دیگر هستند و برخی مخدوم‌اند و در خدمت قوه‌ی دیگری نیستند.

بر این اساس در قوه‌ی حاسه، حواس پنج‌گانه همچون دایه‌هایی در دو چشم و دو گوش و سایر اعضای ادراکی پراکنده هستند. هریک از این حواس ظاهری محسوس ویژه‌ی خود را ادراک می‌کند و رئیس این قوای پنج‌گانه قوه‌ای است که محل اجتماع تمام ادراکات حسی است. با این بیان، فارابی رئیس قوه‌ی حاسه را حس مشترک می‌داند و قوای پنج‌گانه‌ی ظاهری را به منزله‌ی آلات و جاسوس‌های این قوه که هریک دریافت‌کننده‌ی صور محسوسات خاصی بوده و تمام محسوسات خود را به این قوه می‌رسانند و حس مشترک همچون پادشاهی است که اخبار نواحی مختلف مملکتش را از طریق همین حواس که کارگزاران آن هستند، دریافت می‌کند^{۱۰} (۶، ص: ۷۱).

به اعتقاد فارابی، علت اهمیت و برخورداری حس مشترک از چنین جایگاهی نسبت به حواس ظاهری تفاوتی است که این قوه در ویژگی‌ها و نحوه‌ی عملکرد خود در فرآیند کسب ادراک دارد و آن این است که در حواس ظاهری، هر حسی کاری مخصوص به خود داشته و آن را انجام می‌دهد و از دریافت و درک سایر محسوسات عاجز است؛ مثلاً حس باصره صرفاً دیدنی‌ها را ادراک می‌کند؛ سامعه فقط اصوات را درمی‌یابد و همین طور ذائقه و شامه و لامسه که هرکدامشان تنها محسوس ویژه‌ی خود (طعم و بوی و ملموسات) را دریافت می‌کنند؛ اما حس مشترک همه‌ی آنچه توسط هریک از این حواس ظاهر به تنهایی دریافت شده، یک‌باره ادراک کرده و بر آن‌ها حکم می‌کند. به عبارت دیگر، همه‌ی آنچه درباره‌ی رنگ، شکل، حجم، صدا، مزه و بوی یک چیز توسط حواس ظاهری به طور جداگانه دریافت و درک می‌گردد، حس مشترک همه‌ی آن‌ها را در مورد آن شیء درک می‌کند؛ یعنی هم رنگ و شکل و حجم آن را درمی‌یابد و هم سایر ویژگی‌های آن همچون طعم و بوییش را (۶، ص: ۷۱).

اضافه بر این، حس مشترک مجمع مدرکات قوای باطنی نیز هست. چنان که به هنگام خواب که حواس ظاهری دست از کار می‌کشند، انسان می‌تواند صور اشیا را مشاهده کند؛ حال چه این مدرکات از خارج و از طریق حواس ظاهری در هنگام بیداری بر او وارد

شده باشند، چه از داخل و از سوی سایر قوای باطنی (خیال و متخیله و...) به سوی او صادر شوند^{۱۱} (۱۰، فصل: ۵۲، ص: ۸۳). در حقیقت، حس مشترک تمامی آنچه از طریق حواس دیگر اعم از ظاهری و باطنی ادراک می‌شود، درمی‌یابد.

با توجه به نقش و کارکرد و در نتیجه جایگاهی که معلم ثانی برای این قوه قائل می‌شود، در کتاب *آراء اهل المدینه الفاضله* به پیروی از ارسطو مرکز حس مشترک را در قلب دانسته^{۱۲} (۶، ص: ۷۱)؛ ولی در کتاب *فصوص الحکم* مرکز این قوه و سایر حواس باطنی را در مغز دانسته است (۱۰، فصل: ۴۶، ص: ۷۸).

۵. کارکردهای معرفت‌شناختی حس مشترک از دیدگاه فارابی

قبل از تبیین کارکردهای معرفتی حس مشترک در نگاه معلم ثانی، توجه به این نکته ضروری است که در دیدگاه او معرفت حسی و ابزار کسب آن از ارزش بسیاری برخوردار است؛ زیرا از نظر وی، حواس اولین راه تحصیل معرفت هستند. حواس ظاهری مجاری ورود صور و ارتباط با عالم طبیعت می‌باشند و در واقع اولین ابزاری هستند که انسان برای شناخت عالم خارج از آن بهره می‌گیرد. اضافه بر آن که ادراک معارف عقلی هم به وسیله‌ی همین ابزار و از طریق معرفت حسی میسر می‌گردد. فارابی در کتاب *تعلیقات* این مطلب را با صراحت بیان می‌کند: از طریق حواس است که انسان معارف را کسب می‌کند و ادراک کلیات هم از طریق احساس کردن جزئیات به دست می‌آید^{۱۳} (۷، ص: ۳۸). بنا بر این دیدگاه، احساس و معرفت حسی مبنای ادراک معقولات و منشأ فرایند تحصیل معرفت عقلی در انسان است.

اهمیت حس و ادراک حسی نزد فارابی به حدی است که بیان او را به دیدگاه ارسطو در این زمینه بسیار نزدیک می‌سازد؛ زیرا از نظر ارسطو، شخص فاقد یک حس فاقد نوعی از علم است و چیزی که هیچ حسی نداشته باشد، هیچ بهره‌ای هم از علم و ادراک نخواهد داشت و در حقیقت، احساس است که زمینه‌ساز سایر مراتب ادراک است.

با وجود این، اگرچه حواس ظاهری در فرآیند احساس و در نتیجه معرفت حسی و عقلی دارای نقشی مبنایی و چشمگیر هستند، یکی از ویژگی‌های خاص این حواس آن است که نمی‌توانند صور محسوسات را بعد از زوال اشیا در خود حفظ کنند و همین امر (عجز حواس ظاهری از حفظ صور دریافت‌هایشان) نیاز به وجود قوه‌ای دیگر را در میان قوای ادراکی ضروری می‌سازد. در واقع در ادراک اشیا حسی، حضور شیء محسوس برای حواس ظاهری شرط ضروری ادراک است و حس تنها هنگام حضور شیء خارجی قادر به ادراک آن خواهند بود؛ اما همین که آن شیء از حس ویژه‌ی آن پنهان گردد، حس دیگر

قادر به درک آن شیء نخواهد بود (۲، بند ۴۳۴ الف، خط ۷).

بنابراین آنچه در جریان امر ادراک در انسان تحقق می‌یابد و منجر به شناخت و معرفت در او می‌گردد، در درجه‌ی اول، مرهون حواس ظاهری اوست؛ اما انسان در درک امور خارجی نیازمند ابزاری است که بتواند آنچه از طریق حواس، از خارج دریافت می‌گردد، حفظ نماید. در میان حواس، حس مشترک این ویژگی را دارد که صور محسوسات را بعد از زوال محسوس هم در خود نگه دارد^{۱۴} (۱۰، فصل: ۴۸، ص: ۷۸).

در تبیین دیدگاه فارابی در این زمینه، این نکته قابل ذکر است که فارابی با بیان ویژگی نگهداری صور برای حس مشترک میان وظایف و عملکرد قوای خیال و حس مشترک خلط نکرده است؛ زیرا که در باور وی، حس مشترک محل بایگانی صور مدركات نیست؛ بلکه این قوه در طی فرآیند ادراک داده‌های حواس را به منظور ادراک آن‌ها به طور موقت در خود جمع و حفظ می‌کند و پس از تحقق ادراک، صور ادراک‌شده را برای نگهداری به قوه‌ی خیال می‌سپارد.

بر این اساس، انسان هنگام رویارویی با اشیای خارجی می‌تواند صور ذهنی گذشته را بازبینی کرده و با بررسی آن‌ها و مقایسه‌شان با صور جدید و برقراری ارتباط بین آن‌ها به قضیه‌ای حکم کند؛ مثل اینکه انسان چیزی را که دارای رنگ سفید و شکل خاصی است، مشاهده کند و با بررسی صور ذهنی مشابهی که در گذشته تجربه و ادراک کرده و برقراری ارتباط بین آن‌ها (مدركات گذشته) و صورت این شیء سفیدرنگ نتیجه بگیرد که «این شیء نمک است.» انسان در این وضع در صورتی می‌تواند به درستی حکم کند که قبلاً چنین چیزی را تجربه کرده باشد؛ یعنی قبلاً نمک را با تمام ویژگی‌هایش (سفیدی و شوری) ادراک کرده باشد و اکنون که نمک را می‌بیند، بلافاصله صورت آن را با صور آنچه در گذشته‌ی خود تجربه کرده و در ذهن ذخیره نموده است، تطبیق کند و به محسوس کنونی (نمک) تعمیم داده و نتیجه بگیرد که این نمک است. به اعتقاد فارابی آن حسی که چنین حکمی را میسر می‌سازد، حس مشترک است.

در واقع اگرچه کسب معرفت حسی بدون حواس ظاهری امکان‌پذیر نیست و حواس شرط اساسی و ضروری تحقق ادراکات حسی هستند، برای تحقق این امر (معرفت حسی) شرط کافی نیستند. بر این اساس، احساس و آنچه توسط حواس ظاهری انسان به دست می‌آید، ضرورتاً منجر به معرفت نخواهد شد و چه بسا که حواس اموری را از خارج دریافت کنند؛ اما معرفتی تحقق پیدا نکند.

فارابی در کتاب *تعلیقات* این مسأله را بیان کرده و در این خصوص می‌گوید: «ادراک صرفاً مربوط به نفس است و حاسه (حس) به غیر از احساس شیء محسوس و انفعال شأن

دیگری ندارد و دلیل آن این است که گاهی حاسه از محسوس منفعل و متأثر می‌شود، در حالی که نفس از آن غافل است که در این صورت، شیء غیر محسوس باقی می‌ماند و ادراک نمی‌گردد^{۱۵} (۷، ص: ۳۸)

از این بیان چنین برمی‌آید که در نظام معرفتی فارابی در طی فرآیند شناخت، آنچه از طریق حواس ظاهر به دست می‌آید، صرفاً داده‌هایی خام هستند که بدون تأثیر حس مشترک بر آن‌ها معرفتی را در پی نخواهند داشت. در جریان ادراک حسی، حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری فقط نقش ابزاری و اعدادی دارند و وظیفه‌ی آن‌ها دریافت داده‌هایی از عالم خارج و ارسال و انتقال آن‌ها به حس مشترک برای صدور احکام حسی است. در حقیقت، ادراک حسی فرآیندی است که انسان آن را از طریق فعالیت و مشارکت قوای ظاهری و باطنی به دست می‌آورد، نه آن‌که این امر فقط از طریق حواس ظاهری و مقابله‌ی شیء خارجی با حس ظاهر و ارتسام آن شیء در آن حس میسر گردد. با این بیان می‌توان گفت که فارابی حس مشترک را از قوای مدرکه باطنی می‌داند که با توجه به نقشی که در تبدیل صور عالم خارج به صور ذهنی و از طریق حواس ظاهری دارد، نقش مهم‌ترین عامل را در ارتباط عالم خارج و ذهن ایفا می‌کند. اهمیت این ویژگی حس مشترک در کسب معارف حسی تا حدی است که اگر عملکرد این قوه نباشد، هیچ نوع ادراک حسی صورت نخواهد گرفت.

اما نکته قابل توجه این است که از منظر فارابی، چنین عملکردی برای حس مشترک تنها در مورد دریافت‌های ظاهری آن نیست؛ بلکه از آنجا که این قوه داده‌های سایر قوای باطنی را هم دریافت و ادراک می‌کند، این صور هم (که از طریق قوای باطنی فراهم آمده) در آن (حس مشترک) مرتسم می‌شوند و فرد می‌تواند از طریق آن صوری را در حالت خواب یا رؤیا یا ترس شدید یا برخی از بیماری‌ها مشاهده و ادراک کند (۱۰، فصل: ۵۲، ص: ۸۴).

فلاسفهی دیگر نیز همچون حکیم سبزواری این ویژگی و کارکرد را برای حس مشترک تأیید کرده‌اند. وی در بیانی این قوه را به آینه‌ای دوسویه تشبیه می‌کند که یک روی آن به سوی عالم خارج و حواس ظاهری است و از طریق آن‌ها محسوسات را ادراک می‌کند و روی دیگرش به باطن بوده و صور خیالی و ترکیبات متخیله را در باطن ادراک می‌نماید.

در واقع حس مشترک برخی از صور را از قوه‌ی خیال که در حکم خزانه‌ی^{۱۶} (۱۰، فصل: ۴۶) آن است، دریافت می‌کند. بدین طریق پس از آن‌که صور مربوط به شیء خارجی از طریق حواس ظاهر و طی فرآیند ادراک به ادراک حس مشترک درآمد و از مقابل حواس

ظاهری پنهان شد، این صور در خزانه‌ی خیال باقی می‌مانند تا هنگامی که نفس بخواهد آن‌ها را بازبینی کند که در آن زمان از طریق حس مشترک صور موجود در خیال را مشاهده و ادراک می‌نماید؛ حال این ادراک، چه در حالت بیداری باشد، چه در خواب یا هنگام ترس یا بیماری. در واقع حس مشترک برای نفس ناطقه آلت ادراک تمام صور است و تمام آنچه با حواس دیگر (چه حواس ظاهری، چه حواس باطنی) دریافت می‌شود، ادراک کرده و درمی‌یابد.

اضافه بر این، فارابی در کتاب *تعلیقات* گستره‌ی فعالیت‌های این قوه را وسعت بیشتری داده و کارکرد دیگری را نیز برای حس مشترک برشمرده که همین عملکرد بر ارزش این قوه در معرفت‌شناسی وی افزوده است و آن نقش و عملی است که این قوه در تحصیل ادراکات عقلی و درک امور معقول بر عهده دارد. وی در بیان این مطلب می‌گوید: نفس صور محسوس را به وسیله‌ی حواس ادراک می‌کند و صور معقول را هم به واسطه‌ی صور محسوس درک می‌کند؛ زیرا معقولیت آن صور را از محسوس بودنشان استفاده می‌کند و معقول آن صور مطابق محسوس آن‌ها می‌باشد و گرنه معقول آن صور محسوس نخواهد بود^{۱۷} (۷، ص: ۳۸).

در توضیح و تشریح این امر باید گفت که وقتی حس (ظاهر) با محسوسات روبه‌رو می‌شود، صور آن‌ها را به دست آورده و آن را به حس مشترک می‌رساند. این صور در حس مشترک مرتسم شده و ما می‌توانیم آن محسوس را ادراک نماییم. اما این صور مرتسم در حس مشترک هرگز از بین نمی‌روند و حس مشترک آن‌ها را به قوه‌ی خیال که در حکم خزانه‌ی آن است، ارسال کرده و در آن جا ذخیره می‌کند. در این فرآیند، قوه‌ی دیگر باطن به نام متخیله^{۱۸} مداخله کرده و تصرفاتی را در این صور اعمال می‌کند و سرانجام آن‌ها را به عقل می‌سپارد و ادراک عقلی توسط عقل صورت می‌گیرد. پس در جریان تعقل و ادراک عقلی، عقل از طریق وساطت و مشارکت چند قوه است که می‌تواند معقولات را ادراک کند و از میان این قوا، حس مشترک ورودی صور از عالم خارج به ذهن است. با توجه به این امر می‌توان گفت که انتقال مستقیم از محسوس به معقول امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر به واسطه‌ی مجموعه‌ای از حواس باطنی که اولین آن‌ها حس مشترک است (۱۱، ص: ۱۰۶).

با این بیان می‌توان به نقشی که حس مشترک در رسیدن انسان به مرتبه عقل مستفاد^{۱۹} (۹، ص: ۲۰) ایفا می‌کند نیز پی برد؛ زیرا گذر از مراتب پایین‌تر عقل (عقل بالقوه و عقل بالفعل)^{۲۰} و رسیدن به مرتبه‌ی بالاتر (عقل مستفاد) و ارتباط با عقل فعالی^{۲۱} (۹، ص: ۲۴؛ ۶، ص: ۸۳؛ ۸، ص: ۶) که در فلسفه‌ی فارابی (هم از جهت وجودشناسی و هم از جهت معرفت‌شناسی) نقشی مبنایی و چشمگیر دارد، تنها در پرتو ادراک و انتزاع معقولات

از اشیا و امور محسوس امکان‌پذیر است؛ زیرا فارابی به تبعیت از ارسطو معقول را صورت مجرد از شیء مدرک می‌داند و این امر (تجربید صور معقول از مدرک) بدون وجود و وساطت حس مشترک میسر نمی‌گردد.

فارابی با ارائه‌ی چنین تصویری از کارکردهای حس مشترک نقش این قوه را در زنجیره‌ی تحصیل ادراکات عقلی بسیار پررنگ‌تر از ارسطو و فلاسفه‌ی پیش از خود ترسیم کرده و ارزش این قوه را بسی فراتر برده و آن را در میان سایر حواس و نیروهای ادراک نفس در جایگاه ویژه‌ای قرار داده است.

۶. نتیجه‌گیری

اگرچه فرایند ادراک و حصول معرفت حسی بدون عملکرد درست حواس ظاهری امکان‌پذیر نیست، احساس صرفاً ناشی از فعالیت این حواس نبوده و قوه‌ای چون حس مشترک در این جریان نقشی اساسی ایفا می‌کند.

حس مشترک دستاوردهای حواس (ظاهری و باطنی) را که به صورت داده‌هایی خام است، دریافت کرده و آن‌ها را ادراک می‌کند. در واقع با عملکرد این قوه است که ادراک محسوسات تحقق پیدا می‌کند؛ صدور احکام در هنگام ادراکات حسی نیز نتیجه‌ی عملکرد حس مشترک می‌باشد. اضافه بر این، فارابی تمام تصاویر و اصواتی را که انسان در حالت خواب و ترس شدید یا پاره‌ای از بیماری‌ها مشاهده می‌کند و می‌شنود، ناشی از فعالیت حس مشترک می‌داند.

حاصل آن‌که حس مشترک از قوای مدرکه و اولین قوه از قوای باطنی نفس است و در جریان ادراک حسی به منزله‌ی فاعل شناسایی عمل می‌کند. وجود این قوه برای نفس به قدری حائز اهمیت است که اگر فعالیت این نیروی نفسانی نباشد، آنچه از طریق سایر حواس دریافت می‌گردد، هرگز منجر به حصول معرفتی برای انسان نخواهد شد.

نظر به آن‌که بخش عمده‌ی ادراک ناشی از فعالیت همین قوه است، نقش وساطت حس مشترک در فرآیند ادراکات عقلی هم جایگاه این قوه را در میان سایر قوای ادراکی بالاتر می‌برد. اضافه بر این، عمل و نقشی که این قوه در گذر انسان از مراتب پایین عقل به مرتبه‌ی والای عقل مستفاد ایفا می‌کند، جایگاهی ویژه در معرفت‌شناسی فارابی به این قوه می‌بخشد. به طور کلی، حس مشترک با عملکردی که در فرآیند ادراک دارد، مهم‌ترین نقش را در میان سایر قوای ادراکی در برقراری ارتباط بین عالم خارج و ذهن بر عهده دارد. بدین ترتیب حوزه‌ی فعالیت این حس قلمرو گسترده‌ای را در بر می‌گیرد و حس مشترک به عنوان رئیس سایر حواس بر این قلمرو حکمرانی می‌کند.

یادداشت‌ها

۱. دلیل اعطای این لقب را متفاوت بیان کرده‌اند؛ اما دبور علت اعطای چنین عنوانی را به فارابی به آن جهت می‌داند که او «ارسطوی مشرق زمین» است (۴، ص: ۱۱۵).
۲. نفوذ و تأثیر او در آثار فیلسوفان بزرگی همچون ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا و دو فیلسوف بزرگ اندلس یعنی ابن‌باجه و ابن‌رشد و برخی از دیگر فلاسفه غیر قابل انکار است. آرای وی در قرون چهارم و پنجم هجری در مشرق زمین گسترش یافت و با ترجمه به زبان‌های عبری و لاتین وارد مغرب زمین شد و حتی بر مکاتب یهودی و مسیحی تأثیر گذاشت. بنابراین وی از قرن پنجم هجری به معلم ثانی شهرت یافت.
۳. اهمیت بحث نفس‌شناسی در فلسفه از آن جهت است که چون نفس منشأ حیات، تفکر و حرکت در انسان است، از مباحث مهم فلسفی و در حکم مدخلی برای نیل به دیگر حقایق فلسفی همچون انسان، معرفت، معاد و خداست.
۴. ارسطو در دفتر سوم از کتاب درباره‌ی نفس خود، به بیان حس مشترک و عملکردهای آن پرداخته است. البته وی در کتاب مذکور تعریفی از حس مشترک ارائه نمی‌دهد و تنها به بیان کارکردهای مختلف آن (ادراک محسوسات مشترک و محسوسات بالعرض، ادراک ادراک یا خودآگاهی و تمییز بین موضوعات دو حس) اکتفا نموده است.
۵. فکل واحد من هذه الخمس یدرک حساً ما یخصه و الرئیسه منها هی التی اجتمع فیها جمیع ما تدرکه الخمس باسرها.
۶. و عندنا ترسم صور آله تتحرک بالعجله فتبقى الصور محفوظه فیها و إن زالت حتی تحس بخط مستقیم أو بخط مستدیر من غیر أن یکون كذلك إلا أن ذلك لا یطول ثباته فیها.
۷. و هذه القوة أيضاً مکان لتقرير الصورة الباطنة فیها عند النوم فإن المدرک بالحقیقه ما یتصور فیها سواء ورد علیها من خارج او صدر الیها من داخل فما تصور فیها حصل مشاهدأ...
۸. فی الحد المشترك بین الباطن و الظاهر قوه هی مجمع تادیه الحواس و عندها بالحقیقه الاحساس.
۹. که تمام آثار ادراکی و غیر ادراکی در نبات، حیوان و انسان ناشی از آن است.
۱۰. والقوة الحاسة فیها رئیس و فیها رواعع؛ و رواععها هی هذه الحواس الخمس المشهوره عند الجمیع، المتفرقة فی العینین و فی الاذنین و فی سائرهما. و کل واحد من هذه الخمس یدرک حساً ما یخصه. و الرئیسه منها هی التی اجتمع فیها جمیع ما تدرکه الخمس باسرها و کان هذه الخمس هی المنذرات تلک، و كأن هولاء اصحاب اخبار، کل واحد منهم موکل بجنس من الاخبار و باخبار ناحیه من نواحی المملکه و الرئیسه كأنها هی الملك الذی عنده تجتمع اخبار نواحی مملکته من اصحاب اخباره.
۱۱. و هذه القوة أيضاً مکان لتقرير الصورة الباطنة فیها عند النوم فإن المدرک بالحقیقه ما یتصور فیها سواء ورد علیها من خارج أو صدر الیها من داخل فما تصور فیها حصل مشاهدأ.
۱۲. و الرئیسه من هذه أيضاً هی فی القلب.

۱۳. حصول المعارف للانسان يكون من جهة الحواس و ادراكه للكليات من جهة احساسه بالجزئيات.
۱۴. الوهم و الحس الباطن لا يدرك المعنى صرفاً بل خلطاً و لكنه يستثبته بعد زوال المحسوس...
۱۵. الادراك إنما هم للنفس و ليس للحاسة إلا الاحساس بالشئ المحسوس و الانفعال و الدليل على ذلك؛ أن الحاسة قد تنفعل عن المحسوس و تكون النفس لاهية، فيكون الشئ غير محسوس و لا يدرك.
۱۶. و قد رتب في مقدم الدماغ و هي التي تستثبت صور المحسوسات بعد زوالها عن مسامته الحواس و ملاقاتها فتزول عن الحس و تبقى فيها.
۱۷. فالنفس تُدرك الصور المحسوسة بالحواس و تدرك الصور المعقولة بتوسط صورها المحسوسة، إذ تستفيد معقولة تلك الصور من محسوسيتها و يكون معقول تلك الصور لها مطابقاً لمحسوسها و إلا لم يكن معقولاً لها و ذلك لنقصان نفسه و احتياجه في ادراك الصور المعقولة الى توسط صور المحسوسة.
۱۸. متخيله قوه‌ای باطنی است که در صور موجود در خزانه‌ی خیال دخل و تصرف می‌کند.
۱۹. بالاترین و منتهای مرتبه‌ی عقل انسانی است که در این مرتبه، انسان می‌تواند صور معقولات مفارق از ماده را تعقل نماید، بدون آن که صور آن‌ها را تجرید کند؛ یعنی عقل در این مرحله می‌تواند به طور مستقیم معقولات را از عقل فعال بگیرد.
۲۰. مراتب پایین‌تر عقل که در این مراتب انسان معقولات را از صوری که از اشیا و امور محسوس انتزاع می‌کند، به دست می‌آورد.
۲۱. عقل فعال یا آنچه فارابی آن را واهب الصور، روح الامین و روح القدس نیز نامیده است، آخرین مرتبه‌ی عقول سماوی است و در نظر وی، در حکم واسطه‌ای بین مبدأ اولی و موجودات مادی است؛ یعنی واسطه‌ی فیض بین خداوند و انسان بوده و افاضه‌ی صور علمی به نفس ناطقه‌ی انسانی از طریق آن انجام می‌شود.

منابع

۱. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، (۱۴۰۳)، *الاشارات و التنبيهات*، چاپ دوم، بی‌جا: کتاب.
۲. ارسطو، (۱۳۴۹)، *درباره‌ی نفس*، ترجمه‌ی علیمراد داوودی، تهران: دانشگاه تهران.
۳. داوری اردکانی، رضا، (۱۳۵۴)، *فلسفه‌ی مدنی فارابی*، تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر؛ مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی.
۴. دبور، ت. ج، (۱۳۶۲)، *تاریخ فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه‌ی عباس شوقی، چاپ سوم، تهران: عطائی.
۵. صدرالدین شیرازی، محمدابراهیم، (۱۴۱۰)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث.

۶. فارابی، ابونصر، (۱۹۵۹)، *آراء اهل المدینه الفاضله*، حقه الدكتور البیر نصری نادر، بیروت: الکاثولوجیة.
۷. _____، (۱۳۷۱)، *التعلیقات علی حواشی کتاب النفس لارسطا طالیس*، تحقیق جعفر آل یاسین، تهران: حکمت.
۸. _____، (۱۳۴۶ق)، *السیاسات المدنیة*، حیدرآباد دکن: مجلس دائره المعارف الاسلامی.
۹. _____، (۱۹۳۸)، *فی العقل*، بیروت: بی نا.
۱۰. _____، (۱۴۰۵)، *فصوص الحکم*، بتحقیق الشیخ محمدحسن آل یاسین، چاپ دوم، قم: بیدار.
۱۱. _____، (۱۳۷۱)، *المسائل الفلسفیة و الاجوبه عنها*، تحقیق جعفر آل یاسین، تهران: حکمت.